

سخنرانی در مجلس عاشورای نهضت آزادی در حسینیه دزآشیب

۲۳ خرداد ۴۱

این سخنرانی در جلسه‌ای که بنا به دعوت نهضت آزادی ایران ترتیب داده شده بود، با حضور مرحوم طالقانی، که از موسسین نهضت بود و یکسال قبل از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ در زمان نخست وزیری امینی برگزار شد، توسط آقای مهندس بازرگان ایراد شده است. اصل دعوت نامه همگانی و عمومی نهضت آزادی مورخ خرداد ۴۱، در مجموعه اسناد نهضت آزادی جلد اول، صفحه ۱۲۷ آمده است. این سند در زمانی به دست ما رسید که صفحات این مجموعه بسته شده بود و لذا آنرا جداگانه به صورت ضمیمه در اینجا می‌آوریم.

نهضت آزادی ایران

عاشورای حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم:

چون روز عاشورا است قطعاتی از زیارت عاشورا را بخوانم:

سلام: السلام عليك يا ابا عبدالله و على الارواح التي حلت بفنائك و (اینرا از قول نهضت آزادی ایران می‌گویم) لا جعله الله الاخر العهد مني لزيارتك.

پیمان: انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامه. ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم.

توسل: اللهم انی اتقرب الیک بموالیاتهم و بالبرائتہ من اعدائهم.

دعا: فاسئل الله ان یثبت لی قدم صدق عندکم فی الدنیا و الآخرة.

در این ایام محرم، تهران (و ایران) به طرز عجیبی تغییر یافته و تکان خورده است. مثل تکانی که بوجاربه گندم می‌دهد و دانه و کزل را از هم جدا می‌کند. عاشورا نیز عده زیادی را که عقیده و ایمان و علاقه نداشته‌اند به کنار دریا پرتاب کرده است و در میان آن عده که در شهر مانده‌اند در کوچه و بازار غوغائی به پا نموده است. کمتر خیابان و محله‌ایست، حتی در شمال شهر، که علمی و چادری بر پا نشده و نوحه و صدائی از آن بلند نباشد. این تکرار و توسعه عزاداری سیدالشهدا اگر نگوئیم از معجزات است از عجائب و موضوعات قابل مطالعه می‌باشد!

شهر تکانی خورده است. انصاف نبود و جائز هم نبود نهضت آزادی ایران که اسمش نهضت و تکان است، ساکت و راکد بماند. اقلاً در مصیبت سیدالشهدا جنبشی کرده باشیم. اقلاً بگوئیم «من آنم که رستم جوانمرد بود!» به زبان و به مراسم تبلیغ کننده و پیغام آورنده کسانی باشیم که با ظلم و ستم و فساد و کفر مبارزه کردند و جان دادند! عجیب است که همین عمل تشریفاتی و زبانی زودگذر خیلی دستگاه را ناراحت می‌کند و به محض اینکه از حدود عادی بخواهد تجاوز کند درصدد جلوگیری و مزاحمت بر می‌آیند.

بدیهی است کسان زیادی چه در احزاب سیاسی و افراد سیاسی چه در خارج بما خورده خواهند گرفت و طعنه می‌زنند. نه تنها بما بلکه به تمام گویندگان نام حسین (ع) ایراد می‌گیرند و استهزا می‌کنند. چنین مراسم و افکار و اعمال را خرافی و جهالت و کهنه پرستی می‌دانند.

نمیشود گفت غلط می‌گویند یا ما درست می‌گوئیم. قضاوت در هر امر بسته به دید و هدفی است که در نظر باشد. اگر هدف انسان منافع مادی و شخصی و حداکثر مصالح قومی و ملی باشد و قرار بر خودخواهی یا وطن‌خواهی باشد واقعه‌ای گذشته و بی‌اهمیت و بی‌اثر در کار ما و روزگار ما باید در تاریخ دفن شود.

ولی اگر خودمان و شخصی را متعلق به ملت بدانیم، تعلق به ملت را از جهت انسانیت حساب کنیم، ارزش انسانیت را هم بر اساس فضیلت و معنویت بگیریم و بالاخره معنویت و فضیلت را وابسته و ناشی از حقیقت وجود و خالق بشناسیم دیگر بد در هر حال بد و خوب خوب می‌شود و ظلم و ستم منفور خواه نسبت به من، خواه نسبت به غیره بنابراین حدود ثغور دید وسعت پیدا می‌کند. گذشته و آینده پهلوئی هم می‌آیند و در حال حاضر می‌شوند. برای ما فرق نمی‌کند که شخصی بما ظلم کند یا به ملت الجزائر، در زمان حاضر باشد یا آینده.

به این ترتیب شخص در شخصیت و شخصیت در انسانیت و معنویت ادغام می‌شود. وقتی به یزید لعنت می‌کنند در عمل به نوع یزید و به اصطلاح عامیانه به یزیدیت لعنت می‌کنند. فرق متدین با متمدن (به معنای مادی آن) همین جا است.... آنها وقتی خیلی جلو و بالا بروند به انسانیت، به معنی جامعه بشریت آن هم بشریت معاصر می‌رسند ولی دید متدین اشاعه و توسعه و تعالی بینهایت پیدا می‌کند.

اتفاقا ملت ایران و نژاد ایرانی (اگر نگوئیم ملل شرق) یا نجیبیده است یا اگر جنیبیده است به تحریکات دین جنیبیده است. یا خودخواه بسیار پست و کوتاه نظر بوده است یا وقتی که از خودخواهی و منافع و لذائذ مادی شخصی خارج شده است دیگر ملت خواهی و وطن دوستی و نوع پرستی برایش بازیچه بوده همه آنها را صورت مجموعه و بزرگتری از خودخواهی یا وسیله‌ای برای مقام طلبی و دنیا پرستی گرفته است. گفته است یا خودی نیست و بالا و ماوراء خود حقیقت و حق است و حق باید به یک خود دیگر متکی باشد یعنی خدا. یا اگر خدا نبود. حق حقیقت و ارزش و معنویتی موجود نیست. و هیچ دلیلی ندارد منافع من فدای منافع من‌های دیگر یعنی همسایه و هموطن و ممنوع شود.

این است که عامل نجات و محرک و نگاه دارنده و ارزش دهنده برای ایرانی همیشه خدا و دین است. ایرانی نسبت به سوابق باستانی و آثار و هنرها و ارزشها هیچگاه به خودی خود به لحاظ نفس آنها شوق و رغبت و فداکاری نشان نداده است. ولی بالعکس هر جا پای دین و خدا پیش آمده حساسیت و حتی فداکاری ابراز داشته است.

این مراقبت و علاقمندی به تعزیه داری سیدالشهدا (ع) هم که به شهادت تاریخ مداوم‌ترین و محبوبترین سنت ملی ما شده از همان مقوله‌هاست.

چطور می‌گویند قضیه عاشورا کهنه شده است و مرده است؟ در این قضیه تنها یک واقعه تاریخی گذشته و یک امر عاطفه‌ای یا احساساتی دینی حق دوستی وجود ندارد. واقعه یا مصیبت کربلا جنبه روز و عصر وتر و تازگی دائمی دارد. لازم است توضیح بدهم و اصل مطلب از این به بعد است:

با ظهور اسلام پرده‌ای از پرده‌های تاریخ پائین افتاد و پرده دیگری بالا رفت. اسلام فصل مشترک و فارق دو دوران از تحول فکری و روحی بشریت شد. با اعلام و اجرای کلمه لا اله الا الله که مظهر آن بت شکنی علی ابن ابیطالب در خانه کعبه و بر دوش پیغمبر اکرم بود بت پرستی و شرک قهرا از صحنه روزگار محو شد (یا در سرازیری محور سقوط قرار گرفت) ولی به جای آن چیز دیگری پا به میدان گذاشت. خود دوران بعثت و فعالیت پیغمبر به دو قسمت متمایز تقسیم می‌شود: ۱۳ سال مکه و ۱۰ سال مدینه.

قبل از اسلام افراد و اقوام و سلاطین رسما و علنا مدعی و مدافع پرستش بت‌ها و شرک به خدا بودند. تحت این عنوان با انبیا و با مومنین جنگ می‌کردند. پرده‌پوشی و فریب در بین نبود. جنگی بود صریح و مشخص: و ما نقموا منهم الا ان یومنوا بالله العزیز الحمید (۱)، قضیه اصحاب کعبه، شکنجه‌هایی که به مسیحیان صدر مسیحیت داده می‌شد، فرعون در برابر موسی، نمرود و قوم ابراهیم در برابر حضرت ابراهیم و غیره. پیش از اسلام و در اول اسلام جنگ میان شرک بود و توحید.

در مدینه و بعد از اسلام این صحنه‌ها دیده نمی‌شود یا خیلی بندرت پیش می‌آید. پرده و صحنه کارزار عوض شده و مدعی و مبارز جدیدی در برابر خداپرستان و خدادوستان قد علم می‌کند. منافق. منافق به معنای کامل قرآن که شامل تنبلی، تردید و تزویر یا دورویی (به اصطلاح فارسی عوام، دو دوزه بازی کردن) می‌شود.

تاریخ صدر اسلام شاهد فراوان این مطلب و قرآن محشون از توصیف و پیش‌بینی و پیش‌گوئی‌های کامل آن است. ملاحظه کنید سوره بزرگ اول قرآن سوره بقره بعد از بسم الله الرحمن الرحيم با سه آیه در وصف مومن و متقی شروع می‌شود و پس از آن ۲ آیه فقط در وصف کافر با یکنوع بی‌اعتنائی مخصوص ولی ۱۱ آیه متوالی درباره منافقین. یعنی آن دسته از مردم که:

ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون..... و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون..... و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم.....(۲)

اصولا یک سوره تمام به نام منافقون اختصاص و دستور داده شده است که در اجتماع دینی و حکومتی و عمومی هفتگی یعنی در نماز جمعه خوانده شود تا مسلمانها به مصداق: «هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون۳» دشمنان خانگی خطرناک اجتماعی خود را بشناسند و مراقبشان باشند. در مقابل سوره کافرون خیلی کوتاه است و باز تحت آیه لکم دینکم ولی دین، با یاس و واگذاری به حال خودشان برگزار می‌شود!

سوره توبه قسمت عمده‌ای از آن با اعتراض و توبیخ منافقین است.

در میان سوره بقره باز آیاتی است که منافق و مومن صادق را روبرو می‌کند و می‌گویند درشان معاویه و حضرت امیر نازل شده است:

و من الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الد الخصام و اذا تولى سعی في الارض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل و الله لا يحب الفساد. (۴)

ملاحظه کنید چه توصیف روانشناسی و اجتماعی عمیقی است و چه مصداق زنده‌ای در وضع حاضر کشور ما دارد! چگونه فساد را رواج داده‌اند و چگونه عایدات ملی و صادرات و محصولات حیف و میل می‌شود و رو بزوال می‌رود و چگونه از طریق فحشاء و محو شخصیت و ترویج انواع تخدیرهای سمعی و بصری و هروئین و غیره نسل را به انقراض و خرابی می‌کشانند!.....

شواهد مثال متعدد از قرآن کریم ذکر شد که معلوم شود قرآن اهمیت و عنایت شایان توجه به موضوع نفاق و منافقین داده است. در تورات چنین نیست و شاید احتیاج به آن نبوده است. در انجیل هم با صراحت و عنایت از نوع منافقین صحبت نمی‌شود ولی با خشکه مقدسه‌های سنگدل متکبر یهودی (فریسی‌ها) خیلی مجادله و مبارزه می‌شود. توجه به جنبه‌های اجتماعی و حکومتی که اصلا نیست یا در حکم نادر است.

البته جنگ جنگ دنیا طلبان نزدیک بین خودخواه با دوراندیشان حقیقت خواه خداپرست است. آنهایی که یزیدون العاجله و یزرون الآخره. دنیا پرستان خود خواهند ولی جرات و جسارت اینکه با حقیقت روبرو شوند و دم از بت و شرک و کفر بزنند ندارند. اسلام که آمد «قد تبين الرشد من الغي» رشد و هدایت از گمراهی و ضلالت جدا و روشن گردید.

تاریخ صدر اسلام بعد از قرآن و بعد از رحلت نبی اکرم پرده به پرده جریان مبارزه حق با نفاق را نشان می‌دهد:

ابوبکر و عمر (شاید غریزه و «طبیعت» سنگهای اولیه انحراف به عصیبت و نفاق را پایه گذاری می‌نمایند. ولی هنوز اختلاف و معارضه مکتوم و مرموز است، عثمان صریحا مخالفین اولیه اسلام و منافقین شناخته شده را که اقوام او هستند روی کار می‌آورد و به آنها قدرت و ثروت می‌رساند. امثال ابوذر زبان به تعرض و تذکر می‌کشایند و تبعید می‌شوند، اولین شورش در اسلام بپا می‌شود و منتهی به قتل خلیفه می‌گردد. در خلافت علی (ع) جنگ با معاویه مظهر

کامل نفاق اعلام می‌شود و منتهی به صلح ظاهری یا متارکه امام حسن (ع) می‌شود. یزید پرده دری می‌کند، سیدالشهدا قیام می‌نماید و واقعه کربلا رخ می‌دهد. دو صف از هم جدا می‌شوند. اهل بیت و شیعیان اهل بیت حسابشان از خلیفه و سلاطین و تابعین آنها جدا می‌شود.

پی‌ها ریخته می‌شود و مهره‌ها انداخته، و پرده‌ها بالا می‌رود. از این پس خطری که اسلام و (دنیا را) تهدید می‌کند خطر شرک و خطر مخالفت و دشمن علنی نیست. خطر تزویر است. گرگ به لباس می‌ش در گله می‌آید. دورویی و دودوزگی است. به اصطلاح و توصیف قرآن نفاق است!

واقعه کربلا تذکاریه و اعلامیه‌ایست برای نسل‌های بعد از ظهور اسلام، نه تنها برای شیعه‌های و برای مسلمانها، بلکه برای دنیا.

اینهم توضیح لازم دارد:

همه جا همین طور است. مگر در دنیای متمدن که دمکراسی و آزادی و سازمان جهانی حقوق بشر ظاهرا حکومت می‌کند غیر از این است؟ سابقا لوئی ۱۴ صریحا می‌گفت: «دولت یعنی من» و علنا با مدعیان حکومت خودمختاری خود و آزادی می‌جنگید. اما مگر حالا کسی دعوی استبداد می‌نماید؟ رژیم‌ها و زمامداران چه در بلوک شرق و چه در بلوک غرب دم از آزادی و مساوات و حقوق بشر و دمکراسی می‌زنند. ولی همه جا تزویر، همه جا ظاهر سازی، همه جا تبلیغات، همه جا دروغ و همه جا نفاق حکومت می‌کند!

دنیای قرن بیستم را هم مثل دنیای صدر اسلام استبداد و فلسفه‌های نیچه‌ای تهدید نمی‌کند بلکه در زیر لباس و لوای انسانیت و آزادی و حقوق بشر و دفاع از رنجبران، تزویر، دورویی و دورنگی تهدید می‌کند. کلنیالیسم رفته و می‌رود ولی جای آن نئوکلنیالیسم یعنی استعمار نو می‌آید در ممالکی که قبلا و ظاهرا ممالکی مستعمره نبوده‌اند و آزادی و استقلال داشته‌اند اعمال نفوذها و اعمال سیاستها و منافع و عمال خارجی و خائن مزدور در لباس مفاخر ملی و سنن باستانی عمل می‌نمایند.

فرمان مشروطیت ما مگر غیر از این بود؟ پس از فداکاریهای اولیه که اغلب آنها صادقانه بود مگر همان اولاد و عمال استبداد روی کار نیامدند و زمام در دست نگرفتند و ندارند؟ مگر با وجود کودتا و بعد از کودتا با وجود همه حق کشیها و آزادی کشیها کسی در مملکت ما خود را مخالف قانون اساسی و مخالف اسلام و آزادی معرفی می‌نماید؟ مگر آنها که مردم را می‌کوبند و حقوق بدیهی ملت را پایمال می‌نمایند دم از استبداد و دم از دشمنی با دین و شرک و مسیحیت می‌زنند؟ مگر به زیارت حضرت رضا و کربلا و مکه نمی‌روند؟ (۵) ولادت پیغمبر را جشن نمی‌گیرند و به دنیا پیام نمی‌فرستند؟! (۶)

آیه «ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام (۴)» مصداق زنده و جاری ندارد؟ واقعه کربلا آیا انطباق با عصر و زمان ایران و دنیا ندارد؟

برگردیم به واقعه کربلا و داستان جنگ و شهادت سیدالشهدا. اگر مورخین و هنرمندان می‌خواستند تنبیه نامه و نمایشنامه‌ای بنویسند، کتاب راهنمایی برشته تحریر درآورند یا برای تاثیرتر بیتی و تبلیغی بیشتر صحنه‌ای روی پرده سینما یا تاتر بیاورند، و خلاصه تابلوای از وضع روانی و اجتماعی انسانهای امروزی و تاریخ رسم کنند، چه می‌کردند؟ چه تابلوئی بهتر از عاشورا، که صفاها و خطوط کاملا مشخص و متمایز و زنده است، ممکن بود ترسیم کنند؟

یک طرف این صحنه یا نمایشنامه، خلافت استبدادی است که تبدیل به سلطنت موروثی شده است، با همه نیرنگها و دسیسه‌ها و صحنه‌سازیها و مفاسد آن: عیاشیها، می‌مون‌بازیها، تاروتنبورها، شرابخوریها، و سایر آلودگیها و ننگ و نکبتهای درباری! به دست لشکریان و خیل سربازان و مردمی که عده‌ای پست و بی‌اراده و همج‌الرعاع مانند مردم کوفه، مظاهری تمام نما از زندگی و رذالت و حيله و غیره....

طرف دیگر جنبه دفاعی و منانت نه تعرضی، یک دنیا و یک پارچه خلوص و صفا و حقیقت، عاری از طمع ریاست و مقام، مظاهر تقوی و علم و غیرت، شجاعت، محبت، صبر و تحمل انواع مشقات و محرومیت‌ها و اشد مشقات ظاهری و فداکاری بسر حد اعلی از خود و از زن و بچه..... علاوه بر آن عدم تناسب نفرات و اطمینان کامل به عدم پیروزی یا یقین به شهادت، معذک نشاط و حرکت!.....

چه تابلویی، چه نمایشی یا چه تراژدی تربیتی از این بهتر؟

با این تفاوت و امتیاز که بازیگران تراژدی کربلا حقیقتی هستند و صحنه واقعی است!....

این سرمایه و ارمغانی است که اسلام و خاندان علی برای ما بیادگار گذارده است. واقعیت است زندگی است عبرت و درس است، سرمایه است.

از سرمایه و ارمغان باید بهره‌برداری کرد.

از قرآن و سرمایه اسلام در دنیای تسنن بهره‌برداری درستی نشد. خلفا و علمای تابعه آنها گفتند نماز بخوانید آنهم به جماعت، قرآن بخوانید آنهم با احترام، حج بروید آن هم با جمعیت، مساجد بسازید با ابهت و لطافت... تمام سنن و احکام و تشریفات را انجام دهید اما علی را که مصداق زنده و مجری کامل آئینه تمام نمای اسلام و قرآن ناطق است راه ندهید! اسم علی را هم نبرید (آلرژمی می‌آورد) و ضمنا کاری و ایرادی به خلفا و امرا و حکام نداشته باشید. آنها اولی الامر و واجب الاطاعه هستند!

شیعیان مدتها اقلیت مبارز و محرک و فداکاری بودند و پیشرفت کردند. تا اینکه دولتی تشکیل دادند دولتهای آنها نام علی و اهل بیت را با جلال و احترام می‌بردند، عزاداری سیدالشهدا و اهل بیت عصمت را با سنگ تمام و زینت و تجلیل فراوان بپا می‌داشتند. گفتند نوحه بخوانید، سینه بزیند، اشک بریزید، زیارت بروید و اسم سیدالشهدا را زنده و جاویدان کنید..... اما فقط اسم و ذکر او را. حسین و شهادت حسین برای گذشته دنیا و آمرزش آینده یعنی آخرت شما بود. درک و تکرار عمل او مورد بحث نیست. به منظور و به مقصد حسین نباید کاری داشت. مخصوصا با زمان و با زمامداران که خود از شیعیان و نوکران مخلص هستند نباید کاری داشت!.....

میبینید بزرگترین مروجین عزاداری سیدالشهدا در ایران صفویه و قاجاریه بودند. و در عین حال صفویه بزرگترین سفاکیها و کثافتکاریها و می‌گساریها را کردند. در برابر گنبد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو را می‌سازند، با سالنهای موزیک خانه و نقاشی‌های رقص و مشروب. سیاحان خارجی که به دربار شاه عباس می‌آمدند از فشار قدحهای شراب به تنگ می‌آمدند و شکایت داشتند. برابر بازار قیصریه و سایر بازارهای شهر مقدس اصفهان آئین بندی می‌شد و مطرب و رقاصهای نیمه عریان زن از شاه عباس و درباریان دلربائی می‌کردند!..... قاجاریه را هم دیدید منحطترین و خرابترین و عیاشترین سلسله‌ها بودند.

در زمان شاه سابق با منتهای عداوت و قدرت با آنچه عزاداری و روضه خوانی بود مبارزه شد ولی سرانجام مجبور شدند جسدش را در پناه حضرت عبدالعظیم تامین دهند! پس از او و جانشینش: و من الناس من یعجبک قوله.....

خلاصه آنکه چه زمامداران دنیادار و دنیا پرست تسنن و چه تشیع که همیشه اسلام و قرآن و اهل بیت را دشمن و مانع و مخالف خود دیده‌اند و به چشم مار خطرناکی به آن نگاه کرده‌اند مصلحت ندیده‌اند مار را بکشند بلکه دندان زهرش را کشیده‌اند. مثل مارگیر آنرا چاق و چله هم کرده و گذاشته‌اند بدود و بخزد اما دندان گیرا نداشته باشد. اسلام به صورت بادام و گردویی خیلی درشت و خوش هیكل و خوش پرست درآمده است ولی بی مغز. حقیقت و واقعیت زندگی نباید داشته باشد.

این است آن ارمغان و آن سرمایه‌ای که شیطان و منافقین برای ما می‌آورند و می‌خواهند!

این است مسئله عصر و روز و خطر و وظیفه ما.

دشمن بزرگ و واقعی ما نفاق است. به معنای کامل و جامع کلمه. معجزه قرآن همان اهمیت فوق‌العاده‌ای است که به مسئله نفاق داده است.

همین طور می‌بینید در دعای سحرهای ماه رمضان که معروف و منصوب به حضرت ولی عصر است به عنوان شاه بیت دعا می‌خوانید:

انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله(۷).

اگر خواسته ما و دعای ما این باشد و اگر از سرمایه و ارمغان اسلام و تشیع بهره‌برداری کنیم و عهد و پیمان با سیدالشهدا را که در اول عرایضم عرض شده محکم بگیریم پیروز خواهیم شد! و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم(۸).

(۱) بروج ۸- از آنها انتقام نگرفتند مگر برای اینکه ایمان به خداوند عزیز حکیم آورده بودند.

(۲) بقره ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۳- کسانی از مردم هستند که می‌گویند به خدا و به روز آخرت ایمان آورده‌اند در حالیکه مومن نیستند با خدا و با کسانی که ایمان آورده‌اند خدعه می‌کنند ولی جز خودشان کسی را گول نمی‌زنند بدون آنکه بفهمند و چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید می‌گویند ما انحصارا مصلح هستیم و چون ایمان آورندگان را ملاقات می‌کنند می‌گویند ایمان آورده‌ایم و وقتی با شیاطین خود به خلوت می‌نشینند می‌گویند همانا که ما با شما هستیم.

(۳) منافقون - همانها هستند که دشمن‌اند پس از آنها بپرهیزید خدا مرگشان بدهد به کجا برمیگردند؟!

(۴) بقره ۲۰۳ و ۲۰۴- از مردم کسانی هستند که حرف زدندان در زندگی تو را به شگفتی می‌اندازد و خدا را به آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند در حالیکه از سرسخت‌ترین دشمنها است و چون بر قدرت و حکومت برسد در زمین تلاش می‌کند تا فساد برانگیزاند و محصول و نسل را به تباهی بکشاند و خدا فساد را دوست ندارد.

(۵) دکتر امینی اشاره به مکه را به حساب خودش که همان سال به مکه رفته بود گرفته و نزد آقای طالقانی گله کرد.

زیارت حضرت رضا و کربلا رفتن هم مربوط به عکسهای مقابل ضریح ایستادن شاه و ملکه بود که همه متوجه شدند.

(۶) اشاره به پیامی بود که آن سالها شاه به مناسبت ولادت رسول اکرم به ممالک اسلامی فرستاده بود.

(۷) به درستی که ما نظر و رغبت در دولت با کرامت و بزرگواری داریم که به دست او اسلام و اهل اسلام عزت و قدرت یابند و نفاق به وسیله آن دولت خوار شود.

(۸) و هیچ گردش و تغییر یا قوه و قدرتی (وجود ندارد یا موثر) نیست مگر به (مشیت و به برکت و به وجود) خداوند

بلند مقام و بزرگ.

۱- اعلیحضرت پا از این فراتر گذاشته اصلا ملت ایران و شهریها و درس خوانده‌های آنرا هم هنوز لایق تشکیل حزب واقعا ملی که از خودشان و به دست خودشان باشد نمیدانند. در صفحه ۲۳۰ کتاب ماموریت برای وطنم می‌فرمایند «..... در کشوری که سنن ملی در طرز زندگانی و سنخ فکر مردم تاثیر عمیق دارد فکری از این سخیف‌تر نیست که تصور شود ممکن است احزاب سیاسی ما یکباره از میان مردم و به دست مردم به وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند». بنابراین به طریق اولی برای دهقانها طرفدار قیم و آقا بالا سری به جای ارباب هستند.

۲ - حتی روزنامه‌های اخیر بغداد مانند الاخبار در سرمقاله خود تحت عنوان ما و ایران می‌نویسد دولت ایران دهن کجی به تمام مسلمین جهان کرده و خود یکسره در چنگ اسرائیل افتاده و به اطراف و اکناف دهات دسته‌های ۶ نفری کارشناسان اسرائیلی می‌فرستد.....